

روزهای یک نویسنده با نیویورکر

گفت و گو با جامانیکا گینس

اقای شاون آن را بسندید و می خواست آن را جاب کند. بعنهای بار گوتلیب^۱ خصمانه بود و آن را همتر نکرد. گاهی دام برای باب تنگ می شود. فکر می کنم شور و حال خاصی داشت. دلم برای قضوت ادی او تنگ می شود. فکر می کنم ویگن نیویورک حطمشی ادی مشخصی ندارد. حالا تحت تأثیر فروش بیشتر و جریان های همه بسند است.

آیا شما و گوتلیب اغلب باهم مشاجره نمی کردید؟ اوه خدای من! من بیگمگوهای زیادی با او داشتم دروغان چند روز پیش فکر می کردم که: به باب گوتلیب نامه بنویسم و دلتنگی خودم برای روح ادی او را اسرار کنم همان طور که می شود. راجح به ویراستهای فعلی نیویورک گفت که شخصیت ادی نداشت، این موضوع در سورد باب گوتلیب صدق نمی کند. شاید سلیقه و قضوات بدی داشته باشد، اما نمی شود گفت که شخصیت ادی بوده است.

چنین نظری راجح به تینا برایون^۲ نداشته؟ نه. داشتم. حالا خیلی سخت می توان در نیویورک مقاله بپذیرد که راجح به شخصی. شخصی که یک طوطی معروف است، نیاند. این مجله به صورت دیگر مجله بیبل^۳ نمی دهد. من غمگین می شوم؛ از شخصی و پیش از اتفاقی اگر این لامجه کسی می خواهد برای سلیقه خوب دعوا را پادشاهی^۴ من که نیستم من از سلیقه بد خوش می اید. اما حدی هست که حتی من هم نمی توانم تحمل کنم و قتنی که نیویورک برای خودش نیویورکی بود که خود را نیلود نکرده بود. من هیچ سک را در آن نمی شناختم. اما مردم آشناهای خود را دارند. هرگز از قدر احسان ترحم نسبت به ادمروش ها نکرده بودم افرادی که می مانند و سعی می کنند زندگی راضی برای خود درست کنند.

دقایق بگویید چرا مجله را ترک کردید؟ وقته که متوجه سقوط محله شدم، این که ویراستار من فکر می کرد که روزان^۵ از نظر وشنگنکی جالب است ترس برم داشت. فکر می کنم ویراستار من او را، یک هیولای فوق العاده می نامید و فکر کردم: وای خدای من... بدبخت شدم! ان جه در سورد روزان حسوب می داشتم این بود که نویسنده اشکانی^۶ را می براند. و من هم یک نویسنده هستم می ناید. وقته از اقتصادیوس عبور کردم در ازوی این بودم که وضعی عالی و فوق العاده پیدا کنم که خلبان از استحقاق ام بیشتر باشد نه این که در نیویورک که با آدمهای سفید که هستند، از این

كتابهای کسی نگاه می کنم، دلم می خواهد که ای کاش می شد سرم را در آن فروختم و مطالب همه کتابها به مقزم جذب شود.

وقتی دیگر پرستار بهم نیوپد، و قبل از این که بدعنوان یک نویسنده ثبت شوید، پطرور در نیویورک دوام آوردید^۷.

من همه کارهایی که آدمها وقتی هیچ یولی ندارند می کنند را تاجم دادم، فقط خونم و نسم را رفخوتم. تقریباً از گرستنی تردد، منشی بودم و مدل هم شده.

آنچه می بینیم این است که این آشناهای شما با جرج تزو^۸ (نویسنده) اولین ارتباط شما نیویورک نبود؟

بله. من از طریق سایلک اودوتو^۹، یکی از اولین نویسندهای محله اخبار شنیده شم، با جرج تزو آشنا شدم. نمی داشتم که این آشناهای نیویورکی هم خواهد داشت. جرج دوست خوبی بود او کسی است

که همیشه روزی او حساب می کنم، به گونه ای معنوی، او با من مهریان بود. بگذرد از این که وقتی آد را بسیار نداشتم بعدها می برسید خیلی مشکل

است که خس بزیم اگر با او آشناهای نمی شدم چه برسم من ام!

شیده‌ام که اغشار داستان شما در نیویورک، بخش اخبار شهر، فعلی اتفاقی بود. شما باداشت هایی نوشته بودید و آنها چه جای شدند؟

بله، و ویلیام شانون^{۱۰} آن را جاگردید و قتنی از را دیدم فکر کردم: وای! این نوشته من است. من قبلاً برای یک پرنامه نقد طبلویونی نوشته بودم، اما این

ویلیام شانون بود که به من نشان داد من توأم به طور حرقویه بپرسم شروع به نوشتن داستان هایی که نمی شنند و او آن داستانها را جاگردید او باعث که

پنهانم، اگر کار من زندگی کروی ام، آن طور که اگر اکارم را ترتیب دادم، وهمه است این که اگر اکارم اثر ادی می شود این که معنی دارند. در دنیا جایی دارند نه

فقط برای خودم - بلکه برای افراد سپاری اما من ایکنست نمایم. چون مرد نیستم، سلیمان یوست نیستم، در هزار و دو درس نخواهدمام. آن نسل از نویسندهای نیویورک که من جزو آنها بودم مردان سفیدپوستی بودند که در داشتگاه هزار وارد با یهل

تحصیل کرده بودند. و من هیچ کدام از آن دونویم را بخطه شما با مجله نیویورک همیشه پنهان توافقی می رسیدم. آیا بجهله از اغشار اثر غیر داستانی شما

راجعاً به آنیکو^{۱۱} مکاتبی گوچ^{۱۲} خودداری نکرد؟ درست است و وقتی کنایی را بخوانم نمی توانم از آن جدا شوام. این وسوسه دهن من است. نمی توانم به کتابخواری های بروم و کتابخانه های برق و قفسه

شما در هدهد سالگی از آنیکو^{۱۳} به امریکا آمدید، آیا آن موقع فکر می کردید که شاید روزی نویسنده شوید؟

نه. اینه من بدعنوان پرستار بجده به نیویورک امده استه بته نظرم عنوان درست آن بسیخدت

است من اینجا آمد تم بدعنوان خدمتکار در خانه کسی. یکی از خانوادهای سپاری که با یجدهای موبور می پسندید، کار کنم. در اینجا روردم خیلی افسرده و

نه بودم من نمی داشتم که دنیایی بعلسم دنبای ادی وجود دارد. هیچ چیز نمی داشتم، مگر این که مثلاً چطور باید چیزی ترین اعمال طبیعی را در جام دهم.

با این حال تحدودی تحمیل کرده بودید. نه؟ بله در مدرسه آثار نویسندهان تکلیس زبان را می خوانیدم. گلبلینگ^{۱۴}، کلرلایل^{۱۵} و امثال آنها

مثل این بود که، ما یجده را برای استعمال ورودی اماده می کردند به ما آثار سپار سخت ادی می دادند که بخواهیم. و مادرم هم کتاب می خواند.

اگرچه هیچ وقت داستان نمی خواند. او مطالع علمی راجع به بدداشت و سلامتی می خواند. زندگانه هم همیعنی طور. - موزارت، فلورنس نایانتیکل^{۱۶} و چنین لواردی.

شیده‌ام که وقتی بعده بودید از کتابخانه کتاب می نزدیدید.

درست است و وقتی کنایی را بخوانم نمی توانم از آن جدا شوام. این وسوسه دهن من است. نمی توانم به کتابخواری های بروم و کتابخانه های برق و قفسه

گرفتارهای نازه ۲۶ ساله هستم. که هر چیزی که باخت خجالت من است را با اختصار لبر اگه آیا همیشه مثل شخصیت‌های داستان‌های تان قوی بودید؟

لیدوارم بهتر است که بمیرم تا این‌که از اراد نباشم من این طوری هستم. بهتر است بمیرم تا این‌که وادر شوم که کل خلاف انجام دهم. چطور شد که یک فره (شما) از آنچی‌گوا سر از ورموت درآورد؟

این یک اتفاق خوب بود. ما پیچه‌دار شده بودیم. دخترم، پس اندیار محدودی داشتم اما آن را در شش ماه بین کاری و پرسنلاری نزد از تعداد کم‌ردم. همان موقع داشتگاه بین‌ستگان^{۱۷} به من و شوهرم سمت استادی را پیشنهاد کرد. فکر کردیم: خوب باشد، فقط برای یک سال به آن چیزی می‌رویم^{۱۸} و ماندگار شدیم. همه آن‌ها کی می‌شناسنیم به ما خندیدند سال ۱۹۸۵ - ۱۹۸۶ سال پیش بود. لگار که در حال احتضار بودم نگرانی کنم. اما اگر در حال احتضار بودم کتاب‌های را می‌خواند. او پیچه‌داشی را در حالت مرگ دوست دارد. او همیشه در کنار برادر بیمارم است. نگرانم که اگر برادرم بمیرد مادرم چه خواهد بیان کرد. شاید حقیقت داشته باشد لگار کرد؟

ایا از آن قبیل توسعه‌دهایی هستید که از برname

آن بود و حالا بخشی از دنیا شده و فقط من خواهیم

مشخصی پیروی می‌کنند؟

نه ای کاش می‌توانستی این ادمها کی هستند؟

چنین چیزی فکون اماده است. توشن برای من وقت زیادی می‌بود. چون قبل از نوشتن هر چیزی به آن

امروزه جو مایکل^{۱۹} نمی‌تواند به نیویورک بارگردد

بسیار نگران نمی‌شوند. همچنین توسعه‌دهای زیر

ماندگاری پیچایی نمی‌گذرند. توسعه‌دهای زیر

بنچرخندند. ایا از آن‌ها می‌روند.

شما تا حدودی با یکی از اعصاب نیویورک، پسر

و پسریان شاون یعنی آن شاون، ازدواج کردید. آیا این

کتاب‌های شماست؟ بعنایت من رسید چنینست در

کتاب‌های شما نشان‌دهنده فاسدیهای که زن‌ها

با خاوهاده‌شان بوجود داردند. از من می‌رسیدند

که چطور این کار را بپذیرم. و فکر می‌کنم به گمان

آن‌ها من این کار را طرق شوهرم بدمست اوردم.

اما چنینست یک زن - بدن او - سلاخی علیه او نیز

است. اساکس‌گم در مورد فکر مردم بی‌تفاوت

می‌شود. شاید همیشه آن تعصب نژادی در مورد

من وجود دارد، و دیگر آن را حس نمی‌کنم در

هر جای، این روزها بوجهاد ایوین^{۲۰} از من عکس

هیشه‌ای مانها مشکل با جسمان داریم. حتی اگر

بیزرن هم باشی حالت ظلماتی هنوز^{۲۱} اگه ای سایاب

زمخت تو می‌شود اما مدت‌هast است که تصمیم

بنینگتون کالج^{۲۲}

می‌آورم که یک باز او می‌خواست چیزی را نز نوشتگار تغییر دهم. از لغت کوز برای حالت جنسی استفاده کرده بودم. و او می‌خواست که آن را تغییر دهم و من چنین کاری نکردم. شاون گفت: خوب، سال بلو^{۲۳} و تیبلیپ رات^{۲۴} و جان آنایدیک^{۲۵} هم

همیشه از این لستهای خاص نیویورک بودند. وقتی آن‌ها می‌خواستند این مطلب را جاب کنند، دیواره ای را به طوری که می‌خواستند بگردانند و من جواب دادم: «بعض اشتباهات من گردند، نمی‌باشد توشن خود را موظ کنند». من نسلیم نمی‌شد، و شاون مطلب مرآهان طور که بود جای می‌کرد. حال حاضر یک میلیون فمه نسایم شوم و چنان درگز را در بقیه بیام

منشی خواش شناس بودیم. سبقت فوق آناده خوبی بود و قدر آن را تائیتیم گفتی قریزو را که برای محله تایم و نیوزیک و یقیه محله‌ها مطب می‌نشستند. آیا هادران کتاب‌های شما را خواهید است؟

دیگر نمی‌کنم. اما اگر در حال احتضار بودم کتاب‌های را می‌خواند. او پیچه‌داشی را در گذشتگان مجله تایم مرا به حساب بیاورد. مرگ دوست دارد. او همیشه در کنار برادر بیمارم است. نگرانم که اگر برادرم بمیرد مادرم چه خواهد

نیویورک در نیای جدای بود. و قدرتش هم بخارط آیا از آن قبیل توسعه‌دهایی هستید که از برname آن بود و حالا بخشی از دنیا شده و فقط من خواهیم می‌شناخیم قدرتی داشته باشد من می‌باشد نه ای کاش می‌توانستی این ادمها کی هستند؟

چنین چیزی فکون اماده است. توشن برای من وقت زیادی می‌بود. چون قبل از نوشتن هر چیزی به آن دیگر نمی‌شدم. دیگر نمی‌توانستم گنجگاه‌کاری کنم امروزه جو مایکل^{۱۹} نمی‌تواند به نیویورک بارگردد

بسیار نگران نمی‌شوند. همچنین توسعه‌دهای زیر

ماندگاری پیچایی نمی‌گذرند. توسعه‌دهای زیر

بنچرخندند. ایا از آن‌ها می‌روند.

شما تا حدودی با یکی از اعصاب نیویورک، پسر

و پسریان شاون یعنی آن شاون، ازدواج کردید. آیا این

کتاب‌های شماست؟ بعنایت من رسید چنینست در

کتاب‌های شما نشان‌دهنده فاسدیهای که زن‌ها

با خاوهاده‌شان بوجود داردند. از من می‌رسیدند

که چطور این کار را بپذیرم. و فکر می‌کنم به گمان

آن‌ها من این کار را طرق شوهرم بدمست اوردم.

اما چنینست یک زن - بدن او - سلاخی علیه او نیز

است. اساکس‌گم در مورد فکر مردم بی‌تفاوت

می‌شود. شاید همیشه آن تعصب نژادی در مورد

من وجود دارد، و دیگر آن را حس نمی‌کنم در

هر جای، این روزها بوجهاد ایوین^{۲۰} از من عکس

هیشه‌ای مانها مشکل با جسمان داریم. حتی اگر

بیزرن هم باشی حالت ظلماتی هنوز^{۲۱} اگه ای سایاب

زمخت تو می‌شود اما مدت‌هast است که تصمیم

نلش می‌گردد تو شاید این را توجیه کنم به باد

پیش را افتاده همان دوران توجه می‌گستند از تبادل شما با لینا برایون چنفر بود؟

خوب، از او خوبی خوش می‌آید فقط ای کاش من توافت او را ز مخفی سلیمانی نهاده دهم دروغی اوتولانی‌های خوبی هم بازدید اساتیز خودش نیست و فقط موضوعات رمخت و پیش‌را افتاده برایش چلابت دارند. ای کاش واکسن هم بود. که به او تزریق می‌کردند.

از این‌که در دوران زیست و پلیام شاون در نیویورک کار می‌گردید خوشحالید؟

خوب ما خوش شناس بودیم. سبقت فوق آناده خوبی بود و قدر آن را تائیتیم گفتی قریزو را که برای محله تایم و نیوزیک و یقیه محله‌ها مطب

می‌نشستند. آیا هادران کتاب‌های شما را خواهید است؟

دیگر نمی‌کنم. اما اگر در حال احتضار بودم که بسیار می‌خندیدند. حالا خوبی خوشحال توافق شد. ای کتاب‌های را می‌خواند. او پیچه‌داشی را در گذشتگان مجله تایم مرا به حساب بیاورد. ای دیدارم که متوجه شوخت من شده باشید. اما کسی چه می‌داند. شاید حقیقت داشته باشد لگار نیویورک هم بخارط

آن بود و حالا بخشی از دنیا شده و فقط من خواهیم می‌شناخیم قدرتی داشته باشد من می‌باشد نه ای کاش می‌توانستی این ادمها کی هستند؟

زیادی می‌بود. چون قبل از نوشتن هر چیزی به آن دیگر نمی‌شدم. دیگر نمی‌توانستم گنجگاه‌کاری کنم امروزه جو مایکل^{۱۹} نمی‌تواند به نیویورک بارگردد

بسیار نگران نمی‌شوند. همچنین توسعه‌دهای زیر ماندگاری پیچایی نمی‌گذرند. توسعه‌دهای زیر بنچرخندند. ایا از آن‌ها می‌روند.

شما تا حدودی با یکی از اعصاب نیویورک، پسر

و پسریان شاون یعنی آن شاون، ازدواج کردید. آیا این

کتاب‌های شماست؟ بعنایت من رسید چنینست در

گاهی افراد، به خصوص خانبهای افرادی که در

راکلیف^{۲۶} تحصیل کرده بودند، از من می‌رسیدند که چطور این کار را بپذیرم. و فکر می‌کنم به گمان

آن‌ها من این کار را طرق شوهرم بدمست اوردم.

پس در جواب آن‌ها می‌گفتم که، آه، پدرم سردریز

است. اساکس‌گم در مورد فکر مردم بی‌تفاوت

می‌شود. شاید همیشه آن تعصب نژادی در مورد

من وجود دارد، و دیگر آن را حس نمی‌کنم در

هر جای، این روزها بوجهاد ایوین^{۲۰} از من عکس

هیشه‌ای مانها مشکل با جسمان داریم. حتی اگر

بیزرن هم باشی حالت ظلماتی هنوز^{۲۱} اگه ای سایاب

زمخت تو می‌شود اما مدت‌هast است که تصمیم نلش می‌گردد تو شاید این را توجیه کنم به باد